



(۸)

ترور رزم آرا: بیاری خدا و امپریالیسم امریکا

دربخشهای پیشین این سلسله مقالات، به دروغبافیها و وارونه نویسی ها در رژیم جمهوری اسلامی در زمینه های وقایع تاریخی، به ما جرای ترور کسروی و رابطه آن با کشف الاسرار خمینی، به فرمانبرداری فدائیان اسلام از آیت الله کاشانی تا قبل از زمان مداری مصدق، علل و انگیزه های اختلافات بعدی آنها، به قضیه ترور هژپرو نعل وارونه زدن ها در مورد علل ابطال انتخابات دوره شانزدهم در تهران و موفقیت دکتر مصدق و سایر کاندیدا های مورد حمایت جبهه ملی (از جمله آیت الله کاشانی) در انتخابات بعدی، سخن گفته ایم.

در دو بخش پیش، در مورد ترور رزم آرا، در آغاز چند نمونه (نظیر فرمانات عبداللہ کرباسچیان - مرید آیت الله کاشانی، پادوی سرلشگر زاهدی، مزدور ساواک و مدیر "نخستین نشریه انقلابی اسلامی ایران" یعنی جریده ی شریفه "نبرد ملت" - و "بیانات پر شور" آخوند

نیمچه‌فا شیست یعنی حجت الاسلام عظیمی که: "اگر ما رزم‌آرا را نمیکشیم نفتی ملی نمیشد"، (غیره) را به عنوان مشتی از لاطائلات رایج در جمهوری اسلامی، نقل کردیم. بدنبال ارائه خلاصه‌ای فشرده از رویدادهای تاریخی مبارزات پیگیر ضد استعماری و دموکراتیک توده‌ها پس از شهریور ۲۰ و تلاشهای نمایندگان اقلیت دوره‌های چهارده با نرده‌وشا نرده مجلس (به پشتگرمی از حمایت مردم)، نتیجه گرفتیم که این پروسه نمیتوانست - درنگری (نسه متافیزیکی بلکه) دیالکتیکی به تاریخ - ، با پایدون ترور رزم‌آرا، به ملی شدن منتهی نشود.

در بخش قبل، فدائیان اسلام را موقتاً در پستوی تاریخ رها کردیم تا مسئله ترور رزم‌آرا را از زاویه دیگری مورد بررسی قرار دهیم: معرفی دوستان و دشمنان رزم‌آرا در زمان ترور. در آنجا دوستان و طرفداران رزم‌آرا (انگلیستان شوروی و حزب توده) را معرفی کردیم و دیدیم که چرا از این طرف معادله، کمترین خطری نمیتوانست متوجه رزم‌آرا باشد. بنابراین، انگیزه‌های قتل رزم‌آرا را باید در جای دیگری جستجو کرد.

رزم‌آرا کی، کجا و توسط چه کسی کشته شد؟ سؤال پیش پا افتاده و موضوع کاملاً شناخته شده‌ایست که به‌یمن بلندگوهای تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی کمتر کسی است که جواب آنرا نداند؛ "در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹، در مسجد امام خمینی، توسط شهید بزرگوار اسلام، حضرت استاد خلیل طهماسبی، از اعضای فداکار فدائیان اسلام". اما سؤال اساسی اینست: واقعاً چرا رزم‌آرا به قتل رسید؟ برای رسیدن به پاسخ مشخص لازمست بجای روی صحنه به پشت

پرده توجه کنیم، بجای پرداختن به آدمکها بهتر است ببینیم که سرنخ‌ها از چه جایی کشیده می‌شد، در این رابطه لازمست که دشمنان اجباری یا واقعی رزم‌آرا را در لحظه‌ی ترور بشناسیم و ببینیم چه افرا دیا نیروها و بخا طرحه منافی از گذشته شدن او واقعاً خوشحال شدند. (۹۶) در این بخشش، میکوشیم در مورد این "چرا"ی اساسی، جوابهایی ارائه دهیم.

(۱)

در بخش قبل، بهنگام معرفی دوستان و طرفداران رزم‌آرا، اشاره کردیم که امیریا لیسم امریکا تحت چشمه محظوراتی در کنفرانس لندن، با امیریا لیسم انگلیس بر سر زما مداری سپهبد رزم‌آرا به توافق رسید. در همانجا، چند نمونه از خشنودی محافظ امریکائی در مورد روی کار آمدن یک "دولت مقتدر" در ایران ارائه دادیم.

کمی بعد از توافق دو دولت امیریا لیستی امریکا و انگلیس، در تاریخ ۲۹/۳/۱۵ (یعنی بیست روز قبل از صدور فرمان نخست وزیری رزم‌آرا)، دکتر گریدی بعنوان سفیر جدید امریکا در ایران منصوب شد. (۹۷) و بلافاصله پس از این انتصاب، طی یک مصالحه مطبوعاتی با خبرنگاران روزنامه‌ها در آتن، در مورد نخست وزیری که ۲۰ روز بعد میبایست در ایران روی کار بیاید چنین "پیشگوئی" کرد:

"... با ید دولتی که مورد اطمینان باشد در آنجا روی کار بیاید، این دولت بعد از ورود من به ایران، زما مداری خواهد شد و از پشتیبانی امریکا برخوردار خواهد گردید. از ایران بعنوان پایگاهی بر ضد مراکز حساس شوروی استفاده

خواهد شد... پس از حصول اطمینان از دولت
ایران، آمریکا اسلحه و پول برای ایران خواهد
فرستاد."

در همان ایام، مخبر روزنامه‌ی نیویورک تا می‌مصر احتساب
نوشت:

"در تهران بر کسی پوشیده نیست که دکنترگریدی
هما‌ن‌طوریکه دریونان وظیفه داشت مراقب
اوضاع باشد، این نقش را در تهران باید
ادا می‌دهد."

از "پیشگویی" دکنترگریدی که با اختلافی ناچیز درست
درآمد (۹۸) که بگذریم، باقی امیدهای کمپانیهای نفتی
و محافل آمریکایی، با زمامداری رزم‌آرا نه تنها تحقق
نیافت بلکه با گذشت زمان، کم‌کم به یاس مبدل گردید.
رزم‌آرا، بدلالی که در بخش قبل متذکر شدیم، از همان
آغاز، سیاست‌دوری از آمریکا و نزدیکی به شوروی را در پیش
گرفت. وعده‌ها و بویژه امتیازات مشخصی که رزم‌آرا به
شوروی داد (که در بخش قبلی به آنها پرداخته‌ایم)، فقط
به مفهوم مخالفت آشکار با آمریکا نبود بلکه حتی جنبه‌ی
ستیزه‌جویی داشت. امپریالیسم آمریکا، کمپانیهای نفتی
و دکنترگریدی نمیتوانستند در مقابل این ستیزه‌جویی
بی‌اعتنا باشند و ملی آنچه در واقع برایشان اهمیت سیاسی
داشت پشت پا زدن امپریالیسم انگلیس به موافقتنامه‌ی
لندن و از بین بردن تمام امیدهای آمریکا (پس از توافق
رزم‌آرا با شرکت نفت انگلیس در مورد قرارداد ۵۰-۵۰)
و کمپانیهای نفتی این کشور برای مشارکت در غارت منابع
نفتی ایران بود.

در اسفند ۲۹، سیرو قایم در جهت منافع آمریکا چنان شتابی بخود گرفت که امپریا لیسما آمریکا میبایست، در فرصت بسیار کمی که در پیش داشت، به سرعت دست بکار شود. عکس العمل فوری و قاطع آمریکا با اینکه از کالاهای از پیش آماده‌ای میگذشت مکانهایی ظریفی نیز داشت تا جاییکه حریف میدانست دقیقاً از کجا ضربه خورده است، و دیگران هیچ و واج میماندند. درست است که افسانیه " ترور رزم آرا به منظور استقرار حکومت اسلامی و اجرای احکام اسلام " و خز عیلات مشایبه را، هر آدمی که نیمچه شعوری داشته باشد بسادگی میتواند کنایه ریزندولی آیا دشمنی دیرپا و کینه عمیق آیت الله کاشانی با رزم آرا بیتنهائی نمیتواند برای توجیه این ترور کافیه باشد؟ اگر بظاهر چنین باشد، در واقع چنین نیست. درست اینکه: دقیقاً چنین نیست.

قبل از پرداختن به اینها، به چند تاریخی که در زیر میآوریم، دقیقاً توجه کنید:

مدتی بعد از اینکه دکتر مصدق و چند تن از نمایندگان مجلس، دولت رزم آرا را در مورد نفت (در ۲۱ مهر ۲۹) استیضاح کردند، رزم آرا با سفیر انگلیس وارد مذاکره شد.

اول آذر - دکتر بقایی بر اساس اطلاعاتی که سه روز منافع آمریکا بی بدستش میرسید، در روزنامه " شاهد " اعلام کرد که مکاتبات محرمانه رزم آرا با سفیر انگلیس را انتشار خواهد داد. رزم آرا بلافاصله دستور داد که شماره های اول آذر جمع آوری شود و روزنامه نیز توقیف گردید.

بیست و نهم آذر - کمیسیون نفت مجلس اعلام کرد:

قرارداد الحاقی ساعد - گس کافی برای استیفای حقوق ایران نیست."

پنجم دی - فروهر، وزیر دارائی رزم آرا، مودبانه لایحه مذکور در فوق را از مجلس پس گرفت و اعلام داشت که: "دولت لایحه ای طبق قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶ بمنظور استیفای حقوق ایران تهیه و متعاقباً به مجلس تقدیم خواهد کرد."

نهم دی (۳۰ دسامبر ۱۹۵۰) - قرارداد کمپانی نفتی امریکائی آرا مکو و عربستان سعودی براساس نصف عواید بهاء مضاء رسید، چند روز بعد، گریدی سفیر امریکا بمنظور سنگ اندازی در راه مذاکرات رزم آرا و شرکت نفست، در تهران اعلام داشت: "برای من اهمیت دارد که اعلام کنم شرکت امریکائی آرا مکو در عربستان سعودی، ۵۰ درصد از درآمد خود را به ملک عبدالعزیز آل سعود میپردازد."

بیست و یکم دی - براساس پیشنهاد چهل تن از نمایندگان مجلس، کمیسیون نفت ملزم گردید که وظایف دولت را ظرف دو ماه در مورد نفت تعیین کند.

چهارم اسفند (۲۳ فوریه ۱۹۵۱) - بالاخره مذاکرات محرمانه و طولانی رزم آرا با شرکت نفت و سفیر انگلیس به نتیجه رسید. شپرد، سفیر انگلیس، طی نامه ای محرمانه ای در همین روز، موافقت دولت خود با قرارداد ۵۰ - ۵۰ را اعلام داشت. (۹۹)

دوازدهم اسفند - در ملاقات رزم آرا، شپرد و تورتکرافت (مدیرکل شرکت نفت انگلیس) در تهران، مفاد نامه ای مورخ چهارم اسفند مورد تأیید و تأکید قرار گرفت، و بدین گونه آب پاکی بسو کمپانیهای نفتی امریکا ریخته شد. (۱۰۰)

شاهزاده نهم اسفند - رزم آرا به هنگام شرکت در مجلس ختم آیت الله فیض، از روحانیون درجه اول کشور، در مسجد شاه، به قتل رسید.

(۲)

اوجگیری مبارزات ضد امپریالیستی و دموکراتیک توده ها، محمد رضا شاه را واداشت که علیرغم وقوف به قلندری و جاه طلبی رزم آرا، به نخست وزیری او رضایت دهد. درست بهمان دلیلی که شاه در بهمن ۲۴، برای قوا مصلحتت و حل "غائله ای آذربایجان و کردستان" با وجود ترس از قوا - السلطنه، او را بجای دولت بی لیاقت حکیمی به نخست وزیری منصوب کرد، در تیرماه ۲۹ نیز برای مهار کردن "هرج و مرج سراسر کشور"، به نخست وزیری "مردمقتدر ایران" بجای مترسکی بنام علی منصور رضایت داد.

امریکا و شاه با دو "تحلیل" متفاوت، در آغاز از حکومت رزم آرا حمایت کردند. یکی به موافقتنامه ای لندن و جنگ اندازی و شرکت در غارت منابع نفتی ایران چشم دوخته بود و دیگری با شاه می قوی مشاوران خود در ریافته بود که جنیش با چنان شتابی که به پیش میروند نمیتواند به زمامداری مصدق و ملی شدن نفت، محدود بماند. از همان روزهای اول حکومت رزم آرا، امریکا و شاه در ریافته اند که در "تحلیل"ها و در محاسبات خود دچار اشتباهات بزرگ شده اند. با لایحه چهارم و دوازدهم اسفند ۲۹، هرگونه آمیختگی را به یاس تبدیل کرد. بدتر از آن، اطلاعات مناسبات سوسی امریکا و وابستگان به دربار، و تبادل اطلاعات از طریق شبکه های ارتباطی نشان میداد که: یکی باید از "حق" خود در منابع نفتی ایران چشم پوشی کند و دیگری از مقام

شاخ سلطنت . و چند روز بعد، مرد خدا ارواحنا فدا، حضرت استاد خلیل طهماسبی، گویا برای استقرار حکومت و اجرای احکام اسلام، بدستور آیت الله کاشانی، با تلاشهای خستگی ناپذیر دکتربقایها، (آنطرفتر، در پشت دیوار، با جنب و جوش در سفارت آمریکا)، با تجویز تلویحی شاه به کشتن رزم آرا در ملاقات خود با نواب صفوی، با پشتکار و فداکاری اسدالله علم، رزم آرا را در مسجد شاه ترور کرد. و دانسته یا ندانسته (وبگمان ما بیشتر ندانسته) (۱۰۱)، روزنه ای امید در مقابل امپریالیسم آمریکا گشود و سلطنت محمدرضا شاه را از سقوط نجات داد.

در بخش قبل، در یک شمای کلی، محمدرضا شاه را در آن زمان به احمد شاه، و سپهبد رزم آرا را به سردا رسپه تشبیه کرده ایم (به تفاوتهای غیر اساسی محمدرضا شاه - احمد شاه، و سپهبد رزم آرا - سردا رسپه البته بی توجه نیستیم)، و در همانجا، به هدف امپریالیسم انگلیس در حمایت از سردا رسپه و سپهبد رزم آرا، اشاره کرده ایم (البته به تفاوتهای اساسی شرایط جامعه در ۱۲۹۹ و ۱۳۲۹ کاملاً توجه داریم). از نظر دولت انگلیس، محمدرضا شاه بی لیاقت تر از آن بود که بتواند با اوضاع توفانسی آن روزها به مقابله برخیزد و سپهبد رزم آرا، مرد مقتدر ارتش درست در نقطه ای مقابل او قرار داشت. رضا خان میرپنج، قبل از کودتا قول داد که سرسپرده ای امپریالیسم انگلیس باشد ولی سپهبد رزم آرا، از سالها پیش امتحان خود را داده بود و بدون تردید، از بهترین و مطمئن ترین مهره های این امپریالیسم بشمار میرفت تا جائیکه بعضی ها او را "عضو نعلیجنت سرویس" (۱۰۲) میدانند. بهرحال، محمد

رضا شاه، سرنوشت پدر و کلمات قصار آن انگلیس معروف که " ما او را آوردیم و ما هم بردیم " را فراموش نکرده بود. و به این تفاوت نیز باید توجه داشت : رضا شاه، در اوج دیکتاتوری خود به آن سرنوشت دچار شده بود. در حالی که محمد رضا شاه بقول دکتر بقایی، " یک بره ی معصوم " بود. تا جائیکه دکتر گریدی، سفیر جدید آمریکا، در ۲۹/۴/۸۰ بهنگام ورود خود به تهران (و سه روز قبل از تقدیم استوارنا مهی خود به شاه) برای آن " بره ی معصوم " چنین تکلیف کرد :

" شاه باید تماشاچی باشد، و ابدانبا یـدد در سیاست داخلی دخالت کند. اگر ایران بخواهد از بحران نجات ورهائی یابد، باید نقشی را همائی و ارشاد آمریکائی ها را بخوبی دریابد. "

شاه به اجبار به نخست وزیری رزم آرا را رضایت داده بود، و این اجبار، علاوه بر دلیلی که در سطور فوق ذکر کردیم، دو دلیل دیگر نیز داشت : اولاً بین " بد " (رزم آرا) و " بدتر " (دکتر مصدق) " بد " را انتخاب کرد (۱۰۳) و دلیل مهمتر اینکه : شاه در مقابل خواست و تصمیم دو دولت امپریالیستی انگلیس و آمریکا، جرئت کمترین ابراز مخالفتی نداشت . شاه از رزم آرا (چه در زمان ریاست ستاد و چه در زمان نخست وزیری) نفرت داشت . ثریا در خاطرات خود، نمونه هایی از بی اعتنائی و حتی تحقیر شاه توسط رزم آرا را ارائه میدهد. برای این احساس نفرت، باید وحشت شاه از رزم آرا را اضافه کرد. ثریا در خاطرات خود مینویسد :

" رفتار رزم آرا با سایر فرماندهان نظامی که اظهار بندگی و چاکری میکردند، بسیا ر فسق

داشت، شاه از او وحشت داشت و در او یک کودتاچی
بالقوه را میدید.

چند ماه بعد، این "خطربا القوه برای شاه ایران با شتاب
میرفت به خطربا لفعّل تبدیل شود" و "این برای محمدرضا
شاه بهیچوجه قابل تحمل نبود" (۱۰۴). چرا که "رزم آرا نقشه
تغییر رژیم به جمهوری را داشت و ریاست جمهوری خودش را
مطرح کرده بود و به تصویب ارباب (انگلیستان) رسانده
بود و او را در میدان شد و املاحات را وعده میداد" (۱۰۵).
نویسنده‌ی کتاب "تاریخ انقلاب نفت ایران" (درص
۱۳۷) مینویسد:

"رزم آرا توطئه‌ی مهمی بر ضد رژیم ایران طرح
کرده که از مدتی پیش مقدماتش را فراهم ساخته
بود."

و اضافه میکند:

"در اینک این کودتا که ملایه نفع شرکت نفت
(انگلیس) تمام میشد، تردید ناپیدا داشت."

بعدها، پرده از سناریوی کودتای بموقع می‌اشارده، بویژه
در مطبوعات خارجی از جمله "آبزرور" کناره زده شد:
رزم آرا با اعلام حکومت نظامی، انحلال مجلسین، کشتن
عده‌ای از نمایندگان اقلیت، آیت الله کاشانی، بعضی
از مدیران جراید مخالف دولت، اعلام حکومت جمهوری
میکرد و املاحات اساسی را وعده میداد و "تکخال سیاسی"
موافقتنامه ۵۰ - ۵۰ را از آستین بیرون می‌آورد.

و گفتار پیربیدینگونه بره معصوم و گرگ جوان را یکجا
مبیلعید، درباره عکس العمل سریع و قاطع ولی محتاطانه
گرگ جوان، در صفحات قبیل، اشاراتی کرده ایم و در صفحات

بعدنیز در رابطه با اقدامات مهره‌های آمریکائی بیشتر سخن خواهیم گفت. ولی " بره معصوم"، آشفته و سراسیمه بود (شریا در خاطرات خود تصویر روشنی از حالات روحی شاه در روزهای قبل از ترور رزم‌آرا بدست می‌دهد و از جمله میگوید:) "...و شب و روز، کاری جز گوش دادن به رادیو، خواندن جراید، گرفتن رادیوهای خارجی نداشت."

شاه نیز علیرغم آشفتگی و اغتشاش فکری ترجیح داد نه راسا بلکه از طریق " غلام خان زاده" دست‌یاری شود. بنا بر این کارگردانی نمایشنامه " حل مشکل رزم‌آرا" از یک طرف به دکتر بقایی و از طرف دیگر به اسدالله علم واگذار گردید. اگر روابط نزدیک دکتر بقایی با دربار و سرپرده‌های به آمریکا را در نظر بگیریم، پی‌بردن به راهمکاری و تفاهم دو کارگردان (یا دو کارچرخان) نمایشنامه، کار مشکلی نخواهد بود. خلیل الله مقدم در کتاب " تاریخ مبارزه ضد امپریالیستی" (جلد اول، ص ۱۳۹) سؤال میکند:

" چرا و چگونه رزم‌آرا کشته شد؟ از چه روی رزم‌آرا مستوجب مرگ شد و چه دست‌هایی تنهائی در کار بوده و اینکه آیا غیر مستقیم از اطرافیان و نزدیکان فدائیان اسلام رابطه‌ای با دربار داشته‌اند و نقش اسدالله علم و ... (۱۰۶) چیست؟ بماند"، (۱۰۷)

به "اطرافیان و نزدیکان فدائیان اسلام" بطور غیر مستقیم به رهبر شماره ۱ و شماره ۲ آنها بطور مستقیم، نه فقط با علم بلکه همچنین با شاه رابطه داشته‌اند. شریا در سالها پیش، زمانی که هنوز مسئله‌ای بنام جمهوری اسلامی و فدائیان اسلام وجود نداشت، در خاطرات خود بعنوان یک شاهد عینی

براین امر گواهی داده و مهمتراز آن مطلبی است که تیمسار شایانفر، در آغاز با کمیت جمهوری اسلامی بیان کرده است. اوطی مصاحبه‌ای در مورد فدائیان اسلام در مقابل این سؤال خبرنگار (در رابطه با همان گواهی شریا)، چنین جواب میدهد:

"موضوعی که برای مردم شنیدن آن تا زگی دارداظهارات نواب صفوی دربار ره رزم آرا میباشدا. و ذریکی از جلسات دادگاه گفت در زمان نخست وزیری رزم آرا، من و سید عبدالحسین واحدی تقاضای ملاقات با شاه را کردیم (۱۰۸) در این ملاقات به شاه افساد موجود در مملکت شکایت کردیم و گفتیم او خود را مسلمان میداندا چرا جلوا این فساد و هرزگی ها را نمیگیرد. بعد افزودیم قصداً نابود کردن مسببین فساد است. شاه در جواب وجود فساد را قبول کرد اما تمام تقصیرها را متوجه رزم آرا کرد یعنی تلویحاً با کشتن رزم آرا موافقت کرد.

موقعی که سخنان نواب به اینجا رسید، رئیس دادگاه هزنگ زد و دادگاه را تعطیل کرد. بعد از ۲۴ ساعت که دادگاه دوباره تشکیل شد من از نواب صفوی پرسیدم بعد از تعطیل دادگاه به چه وجه گذشت؟ نواب گفت: مرا به اتاق سپهبد آزموده بردند. آزموده به من پرخاش کرد و گفت چرا اسم شاه را در دادگاه مطرح کردم. و گفت تو کوچکتر از آن هستی که شاه با تو ملاقات کند." (۱۰۹)

اسدالله علم، وزیر کا روجا سوس شاه درکا بینه رزم آرا بود .
 ثریا درخا طرات خود از قول علم مینویسد که چطور علم از
 وزارت کشاورزی بوسیله تلفن با رئیس شهر بانی در مورد
 شرکت رزم آرا، در مجلس ختم آیت الله فیض در مسجد شاه
 تماس میگرفت. وقتیکه رئیس شهر بانی اظهار بی اطلاعی
 میکند، ابلافا صله به نخست وزیر میرود و رزم آرا را با خود
 به مسجد شاه میبرد، پس از کشته شدن رزم آرا، با عجله خود را
 به دربار میرساند و اولین کسی است که این خبر را به شاه
 میدهد. (۱۱۰) و به شاه میگوید: " کشتند و راحت شدیم " (۱۱۱)
 ثریا درخا طرات خود مینویسد:

" وقتی تنها شدیم، شاه به اسدالله خان گفت:
 علم با این تیرچند نشان زده شد؛ کودتا و
 کودتای ترور شد."

(۳)

در این سلسله مقالات، دلایل و انگیزه های دشمنی
 آیت الله کاشانی با انگلستان و مهره های آن در ایران
 (از جمله رزم آرا) بدفعات سخن گفته ایم و لزومی ندارد که
 آن مطالب را در اینجا تکرار کنیم. شاید هیچیک از
 سرسپردگان امپریالیسم انگلیس با ندازه رزم آرا آیت الله
 کاشانی را مورد اذیت و آزار قرار نداده باشد. رزم آرا که
 مدت ۶ سال رئیس ستاد ارتش بود، در تمام زندانها و
 تبعیدهای کاشانی بطور مستقیم و غیر مستقیم دخالت
 داشت. بویژه، همانطوریکه در بخشهای قبلی گفته ایم،
 دستگیری توأم با فحش و کتک زدن آیت الله کاشانی (که
 منجر به شکستن یک دندان او شد) در همان شب واقع شده
 ۱۵ بهمن ۲۷، مستقیماً بدستور رزم آرا و توسط ماموران

ارتشی صورت گرفت. هوای بسیار سرد و نداشتن لباس گرم (ما موران رزم آرا فرصت برداشتن لباس را به او ندادند) به اضافه ی بدرفتاریها و توهین های محافظین او بحدی بود که بطوریکه خودکاشانی بعدها تعریف کرد، نزدیک بود در بین راه تهران - کرمانشاه تلف شود. وقتی که در اردیبهشت ۲۹، بدنبال انتخاب آیت الله کاشانی به نمایندگی مجلس و تلگراف علی منصور مبنی بر اعلام "مرا تب عظوفت و ملاطفات علی حضرت هما یون شاهنشاهی" به ایران بازگشت، رزم آرا باز دست از سرش برنداشت. آیت الله کاشانی پس از قتل رزم آرا، در مصاحبه با خبرنگار ردیلی اکسپرس فاش کرد که رزم آرا توسط عمده ای از افسران مورد اعتماد خود در صدد نابودی او برآمده بود. (۱۱۲)

بنا بر این کینه ای که آیت الله کاشانی از رزم آرا به دل داشت جز با کشته شدن او تسکین نمی یافت. وی علت نیست که موجود مرموز و خودداری مانند کاشانی، پس از انجام این ترور، نتوانسته باشد در مصاحبه ها و اعلامیه های خود، خوشحالی زائد الوصف خود را از این ترور مخفی کند. عکسهای که از آیت الله کاشانی و خلیل طهماسبی (پس از رهایی فردا خیرالذکر از زندان) در دست است، (۱۱۳) گویا ترازده ها سند می توانند مرا تب سپاس آیت الله از آن "قهرمان" را به نمایش بگذارند. پس از ترور رزم آرا، و قتی که خبرنگار ردیلی اکسپرس از آیت الله کاشانی نظرش را در مورد این ترور و قاتل رزم آرا پرسید، "آیت الله با تبسم جواب داد: رزم آرا خائن و قتل او امر مبارکمی بود و قاتلش قهرمان بود" (۱۱۴)

دربخشهای قبل گفته‌ایم که جبهه‌ی ملی در ۲۸/۸/۱، تشکیل ییافت. از اقلیتی خوشنایم و غیر وابسته که بگذریم اکثریت هیأت موسسین جبهه ملی را عنا صر فرصت طلب یا وابسته به امپریالیسم آمریکا، تشکیل میداد، در کتاب "گذشته چراغ راه آینده است" تعداد هیأت موسسین جبهه ملی، نوزده نفر ذکر میشود، در حالی که بقول اکثر منابع (از جمله بنا به گفته شخص دکتر مصدق) (۱۱۵) تعداد آنها بیست نفر بوده است. بهر حال در کتاب "گذشته چراغ..." (ص ۴۹۹) تعداد ۱۹ نفر را بشرح زیر ذکر میکنند:

- ۱ - دکتر محمد مصدق ۲ - شمس الدین امیر علائی ۳ - یوسف مشار ۴ - دکتر شایگان ۵ - محمود نریمان ۶ - دکتر سنجابی ۷ - دکتر کاویانی ۸ - دکتر مظفر بقایی ۹ - حسین مکی ۱۰ - عبدالقدیر آزاد ۱۱ - عباس خلیلی ۱۲ - حائری زاده ۱۳ - عمیدی نوری ۱۴ - دکتر حسین فاطمی ۱۵ - جلال نائینی ۱۶ - احمد ملکی ۱۷ - ارسلان خلعتیری ۱۸ - مهندس زیرک زاده ۱۹ - آیت الله غروری .

از سه چهارم نفری که در تمام دوران مصدق و بعد از آن به مصدق وفادار ماندند و از چند عنصر بینابینی کم خاصیت بیابینی خاصیت (بویژه بعد از کودتا) که بگذریم، اکثریت هیأت موسسین جبهه ملی را عنا صری تشکیل میدادند که یا در اوج جنبش به آن خیانت کردند و بعد از سی تیر بمخالفین سرسخت دکتر مصدق مبدل شدند و یا با اندامی اشتغال کردند (۱۱۶) و یا پس از ۲۸ مرداد، بلافاصله یا پس از مدتی به خدمت رژیم کودتایی درآمدند. تعدادی از این عنا صر خائن مانند عمیدی نوری به معاونت سرانگیزا هدی و یا

نظیر حائری زاده و ارسلان خلعتبری به نمایندگی مجلس
هیجدهم رسیدند.

در خارج از هیات موسسین جبهه ملی باید از مزدوران
امپریالیسم آمریکا و از "همرزمان" دکتربقایی یاد
کرد که در آغاز از حامیان جبهه ملی بوده اند، از معروفترین
اینها میتوان از روحانی رشوه خوار، شمس قنات آبادی و
دزد سرگردنه، میراشرافی، مدیر روزنامه آتش را نام برد.
که هر دو پس از ۲۸ مرداد به مجلس کودتا (دوره هیجدهم)
راه یافتند.

با اندامریکائی جبهه ملی (و نیز آیت الله کاشانی)
پس از ۳۰ تیر ۳۱، وقتیکه مطمئن شدند آخرین امید
امپریالیسم انگلیس یعنی قوام السلطنه، ناکام مانده و
پشت انگلستان بزمین سائیده شد، دیگر به مصدق نیسازی
نداشتند و سرختمانها و ویا جنیش توده ها به مخالفت
پرداختند. این مخالفت خائنان را تا علمداری کودتای
۲۸ مرداد، پیگیرانها دادا مه دادند. ولی سه سال قبل از آن
یعنی در زمان حکومت رزم آرا بطوریکه دیده ایم، وضع کاملاً
برعکس بود.

وقتیکه به صورت جلسات مجلس شانزدهم (مربوط به
۸ ماه و نیم زمامداری رزم آرا) نگاه میکنیم که باشند
امریکائی جبهه ملی در مجلس (علی الخصوص دکتربقایی)
در شکل (نه در محتوی)، بسیار تندتر و شدیدتر از جناح
غیر وابسته ی جبهه ملی به رزم آرا حمله میکردند و غالباً با
رکیک ترین دشنامها تا حد " پرووکا تورها ی " حرفه ای
سقوط میکردند.

احمدملکی، یکی از موسسین اولیه جبهه ملی (و مدیر

روزنا مه ستاره) ، بعد از کودتا کتابی نوشت به منظور بدنام کردن دکتر مصدق و شهت نفست بنا م " تا ریخچه جبهه ملی " که آنرا به شاه و سر لشکر را هدی تقدیم کرد . او در این کتاب به تفصیل تعریف میکند که عده ای از موسسین جبهه ملی از جمله دکتر بقایی ، حائری زاده ، مکی و خود او با " دیشر " وابسته مطبوعاتی ، " دکتر گرتسی " ، وابسته فرهنگی (که فارسی را بخوبی تکلم میکرد) و " ویلز " ، مستشار سفارت آمریکا ، جلسات هفتگی داشتند و این جلسات غالباً در خانه مجلل میرا شرافی ، در باغ صبا ، تشکیل می یافت . در یکی از همین جلسات بود که دکتر بقایی از مقامات یسار جاسوسان سفارت آمریکا خواست که برای مبارزه با کمونیسم ، با کمکهای مادی ، او را در تشکیل حزب و روزنامه ای بعنوان ارگان آن ، بیاری دهند .

تشکیل حزب و انتشار روزنا مه (که بعداً " شاهید " نام گرفت) و ویژه هزینه های کمزشکن استخدا مبارندهای چماق بدستان و چاقو کشان حزب " زحمتکشان ! ! " ، البته بدون بیاری عموسا م و توسل به کیسه پرفتوت او ، امکان پذیر نبود .

اینها مربوط به قیل از روی کار آمدن رژیم آرا است . در زمان حکومت رژیم آرا ، بطوریکه گفته ایم ، آیت الله کاشانی ها ، دکتر بقایی ها ، حائری زاده ها ، عمیدی نوری ها شمس قنات آبادی ها و میرا شرافی ها از سر سخت ترین دشمنان رژیم آرا بودند . از طریق " ویلز " ها ، " دیشر " ها " دکتر گرتسی " ها ، " چارلیز توماس " ها (از دلان معسروف نفتی) و غیره ، خبرهای دست اول ، بطور مستقیم و یا غیر مستقیم ، در اختیارشان گذاشته میشد . قبلاً گفتیم و قتی که

مذاکرات رزم آرا با شرکت نفت، تازه آغاز شده بود، اسناد آن با سرعتی باور نکردنی بدست دکتربقایی رسید و در روزنامه شاهد (مورخ ۱۰ آذر ۲۹) اعلام کرد که مکاتبات محرمانه رزم آرا با شپرد (سفیر انگلیس) را انتشار خواهد داد، در اینحال هیچ جای تعجب ندارد که اسناد و مدارک موافقتنامه ۵۰-۵۵ در چهارم اسفند و مذاکرات نهائی رزم آرا، سپرد و نور تکرافت در دوا زده اسفند، از طریق منابع جاسوسی آمریکا با سرعت باد، بدست دکتربقایی ها (و نیز آیت الله کاشانی ها) رسیده باشد.

از روابط بسیار نزدیک دکتربقایی و آیت الله کاشانی و از همکاری تنگاتنگ آنها بعد از ۳۰ تیر تا کودتای ۲۸ مرداد که بگذریم، دکتربقایی از طریق شمس قنات آبادی (سایه آیت الله کاشانی) و آقا مصطفی کاشانی (پسر آیت الله) (۱۱۷)، او را در جنگ خود داشت، در قسمتهای پیشین از قول منابع مذهبی گفته ایم که پس از بازگشت آیت الله کاشانی از تبعید لبنان در ۲۹/۴/۳۰، پیام او برای تشکر از جمعیتی که در مقابل خانه اش اجتماع کرده بودند توسط دکتربقایی خوانده شد و با از قول منابع مذهبی نقل کرده ایم که سفارت آمریکا به شاه فشار آورده بود که به تبعید آیت الله پایان دهد و او را به کشور دعوت کند.

در تمام نوشته های مربوط به ترور رزم آرا، در این مورد تردیدی وجود ندارد که جلسه سری برای تصمیم گیری در ترور رزم آرا، آیت الله کاشانی و نواب صفوی حضور داشته اند، و در غالب آن نوشته ها، نام دکتربقایی نیز دیده میشود، نواب صفوی نیز در جلسات دادگاه نظامی (به

قول تیمسار شایانفر وکیل مدافع او) به حضور دکتر بقایی در آن جلسه صحت گذاشت. اما فدکنیم که خلیل طهما سبسی قاتل رزم آرا، مدت یکماه و شش روز در جوار ناله و زاری و گریه "شاهد" (نه "با خسترا مروز"، برخلاف آنچه محمد مهدی عبدخدا یسی مودیا نه ادعا میکند) (۱۱۸) میخواست بیدار و وظیفه محافطت از چا پخا نه آنرا بر عهده داشت، نکند آنرا بیکه، خلیل طهما سبسی علاوه بر اینکه مرید وفا دار (بمرا تب بیشترا زنوا ب صفوی) مورد اعتماد آیت الله کاشانی بنما ر میرفت، محافط شخصی دکتر بقایی نیز بود، (۱۱۹)

قسمت آخر

پایان یک داستان ناتمام

بخشهای پیشین این سلسله مقالات به مطالب زیر اختصاص یافت :

- نقشب در تاریخ ، سکه رایج در جمهوری اسلامی .
- ماجرای ترور کسروی و رابطه‌ی - حداقل غیبر مستقیم - کشف الاسرار آیت الله خمینی با ایسن قتل .
- روابط بسیار نزدیک آیت الله کاشانی با فدائیان اسلام و ریشه‌های اصلی اختلافات بعدی آنها (در دو بخش)
- ترور هژیر و علل واقعی ابطال انتخابات دوره شانزدهم تهران (در دو بخش)
- ترور رزم‌آرا و شناخت دوستان و دشمنان او در زمان ترور (طی سه مقاله)

با اینکه در آغاز این سلسله مقالات، دو بحث مهم و مفصل را از آن محو کرده بودیم (۱۲۵)، با اینحال، برخلاف انتظار و پیش بینی اولیه، این سلسله مقالات بدرازا کشید و بیش از حد طولانی شد تا جاییکه فرصت پرداختن به پاره‌ای از مسائل در رابطه با فدا نیا ن اسلام را نخواهیم داشت و بررسی آنها را بزماسانی موکول میکنیم که در صورت ضرورت می‌ارزهد و نیا ز جنبش، این سلسله مقالات پس از تنقیح و تکمیل، بصورت کتاب مستقلی وبا بصورت بخشی از کتاب "سیر مشروعه طلبی در ایران" منتشر شود (۱۲۱).

از جمله مطالبی که - نه در طرح اولیه بلکه در طی این سلسله مقالات - فکر پرداختن به آنها مطرح شد، یکی معرفی کتاب "برنامه انقلابی فدا نیا ن اسلام" بود و بطوریکه در بخش ۵ (کماندوهای گوش بفرمان کاشانی) گفته‌ایم این کتاب که بقلم نواب صفوی نوشته شده، شاهکار بینظیری از پیر و پیلاگوشی است، در این رابطه آنچه از یک بررسی تطبیقی مورد نظر بود، نشان دادن شائبه‌ت عجیب این کتاب با "حکومت اسلامی" آیت الله خمینی، "قانون اساسی جمهوری اسلامی" و عملکردهای بیست و شش ماهه جمهوری اسلامی بود. *

مطلب دیگری که مورد توجه قرار داشت، ارتباط آیت الله طالقانی با نواب صفوی و فدا نیا ن اسلام از سال ۲۴ به بعد بود (چه قبل از جنبش نفیست، چه در زمان حکومت مصدق، چه بعد از کودتای ۲۸ مرداد و با اواخره چه در آستانه قیام و چه بعد

* روزگاری که این مقاله تهیه میشد از عمر کشیف جمهوری اسلامی بیش از ۲۶ ماه نگذشته بود. (هواداران سازمان وحدت ۰۰۰۰)

از آن)، مسئله اینست که مجاهدین خلق مدعی اند که "پدر طالقانی" از آنها و از خط فکری آنها حمایت میکرد (گسو اینکه جز چند عکس آیت الله طالقانی در کنار رهبران مجاهدین خلق و چند عبارت متفرق نظیر "مسئله سعادتی اصلاحی سوسی نیست" و غیره، هیچ مدرک و دلیل قانع کننده ای ارائه نمیدهند)، طرف دیگری یعنی دشمنان سرسخت مجاهدین (حزب جمهوری اسلامی، روحانیون مرتجع، فدائیان اسلام، سپاه پاسداران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، ارگانه های رسمی و غیررسمی تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی و غیره) با ارائه اسناد و مدارک فراوان، خلاف این امر را ادعا میکنند.

تکلیف چیست؟ کسانیکه بجای توهم جاودانسه، از واقعیت های سخت زمینی حرکت میکنند و بجای جستجوی "اسلام راستین" در جستجوی حقیقت اند، ادعاهای کدما میک رایا بیدبا ورکنند؟ حقیقت در کجاست؟ صرف نظر از ادعاهای دوطرف (در آنجا ئیکه فقط ادعا ست و سندی ارائه نمیشود) برای جستجوی حقیقت و برای ارائه تصویر بدون "روتوش" از آیت الله طالقانی، قبل از هر چیز باید زندگی سیاسی چهل ساله ی او (۱۳۵۸ - ۱۳۱۸)، به موضوع گیریها، عملکردها به نوشته ها و سخنرانیهای او مرا جع کرد.

آنچه در اینجا، موقتا، مینوا نیم بگوئیم اینست که مجاهدین خلق در رابطه با آیت الله طالقانی، تمام حقیقت را نمیگویند و در بهترین حالات، نیمی از حقیقت را مخفی میکنند.

— در سال ۲۴، وقتی که نواب صفوی از طرف دانشجویان دانشکده معقول و منقول مورد تکفیر قرار گرفت و بیه

آیت الله طالقانی مرا جمع کرد و ایشان (در کنار میسرزا مهدی آشتیانی، "فیلسوف شرق" و فاضل توبی استادی دانشگاه تهران)، در حاشیهی " معروضه " نواب صفوی ، "مدارج کمالات و مقالات علمی فاضل محترم آقای نواب صفوی" را بی نیازی از تصدیق دانست (۱۲۲) .

– آیت الله طالقانی، در سالهای ۲۸ و ۲۹ (پس از ترور رهبر و روزم آرا)، نواب صفوی و هم دستانش را در خانهی خود در روستای " گلبرد " از توابع طالقان مخفی کرد .

– در سال ۳۳، پس از بازگشت نواب صفوی از مصر، آیت الله طالقانی، در کنار رهو داران فدائیان اسلام، در فرودگاه مهرآباد به استقبال او شتافت (۱۲۳) .

– در سال ۳۴، پس از سوء قصد به جان حسین علاء، نواب صفوی، محمد و احدی، خلیل طهما سبی و محمد مهدی عبد خدایی بمدت ۴ یا ۵ شب در خانه آیت الله طالقانی در کوچس قلعه وزیر مخفی شدند (۱۲۴) و آیت الله طالقانی پس از کودتا، برای اولین بار، بهمین علت دستگیر شد، و یک شب در زندان ماند .

اینها و (نیز) موضوع گیریهای آیت الله طالقانی در زندان، اعلامیه ها و پیا میها و موضوع گیریهای او پس از آزادی از زندان و در آستانه قیام، سخنرانیها و موضوع گیریها و عملکردهای او پس از انقلاب و در حساسترین مراحل جنبش حتی در خصوص خود مجاهدین و با اخره آخرین سخنرانی او دو روز قبل از فوت، در ۱۷ شهریور ۵۸، در بهشت زهرا)، از جمله واقعیتها ئی است که نمیتوان بسادگی از کنارشان رد شد و آنها را نادیده گرفت .

عبدال حسین واحدی، یکی از بنیان گزاران و " مورد

شماره ۲" فدائیان اسلام، در زمان حکومت مصدق میگفت :
 " دلم بحال آقا سید محمود میسوزد . هر وقت پیش
 ما میآید ما میگوئیم مصدق است و هر وقت پیش
 مصدق میآید ما میگویند این طرفدار
 فدائیان اسلام است " .

آیا آیت الله طالقانی بیشتر "مصدقی" بود یا "طرفدار
 فدائیان اسلام"؟ بعد از قیام، آیا از مجاهدین خلوص
 حمایت میکرد یا از رهبران و وابستگان به جمهوری اسلامی
 (به تعبیری که امروز میشناسیم)؟ پاسخ دقیق به این
 سئوالات، به یک بررسی همه جانبه و بی غرضانه نیاز
 است . با اینکه، بر اساس مدارک و اسناد موجود، برای
 سئوالات فوق از هم اکنون جواب صریح و روشنی داریم ولی
 ترجیح میدهیم تا وقتی که به آن بررسی همه جانبه
 نپرداخته ایم و اسناد و مدارک لازم را ارائه نداده ایم
 حکمی ندهیم و در اینجا، بهمین اشارات مختصر و لسی لازم
 اکتفا میکنیم .

در بخشهای قبل گفتیم که نواب صفوی از همان آغاز
 حکومت دکتر مصدق، از آیت الله کاشانی برید . اکثریت
 قریب به اتفاق فدائیان اسلام به آیت الله کاشانی
 پیوستند ، نواب صفوی و تنی چند از هم دستانش تحت حمایت
 آیت الله بهبهانی ، آخوند درباری و سرسپرده معسرف
 انگلیس ، قرار گرفتند . طرفداران آیت الله کاشانی طی
 اعلامیه شدیدالحنی "تنفروا نزجا رشدید خود را از اعمال
 بیرویه و بیشمارانه"ی باند نواب صفوی اعلام داشتند و

توهین او به " حضرت آیت الله کا شانی، مجاہد فدائے کسار
عالمی قدر عالم اسلام " و " مردان بزرگ دینی و ملی " را " بسہ
منزلہ محاربہ با مازمان (ص) " دانستند . (۱۲۵) .

شاہرخ گویندہ پرشور فارسی در را دیو آلمان ہیتلری
(کہ بعدہا بعنوان مشہورترین جاسوسان ونوکسرا
امپریا لیسما نگلیس در ایران درآمد) وسیدضیاء الدین
مہرہی معروف امپریا لیسما نگلیس ، بہ نواب صفوی وعہدہ
دادہ بود کہ در صورت زما مداری (پس از قتل مصدق) ، در جہت
استقرار حکومت اسلامی واجرای احکام اسلام کام بسر دارد
(۱۲۶) و از ہما ن آغاز ، حجاب را اجباری کند .

شاہرخ ، تصادف از میان تمام پیغمبران جرجیس را
انتخاب کرد و بجای تمام آیت اللہ ہا وبویژہ آیت اللہ ای
متخص در آن ایام برای شناساندن دین مبین اسلام
(نظیر آیت اللہ علامہ شوری در روزگار ما) ، برای گرا ئیدن
بہ اسلام بہ حضرت نواب صفوی مراجعہ کرد . شاہرخ پس از
موعظہی یکساعتہی نواب صفوی بہ حقانیت دین اسلام و
شیعہ اشنی عشری پی میبرد ، مسلمان میشود و نام حسن را بر
خود میگذارد . اعلامیہ ای پرازدشنامہای رکیک بہ مصدق
بہ قلم ہمین فرد تازہ مسلمان و بہ امضاء فدائیان اسلام ،
منتشر میشود و " برای ہمیشہ دوست فدائیان ((اسلام)) و
محرم را زانہا گردید . سلام خالصانہ میگرد و خود را حامی
دین معرفی مینمود و بہ اغفال مردم والقاء شبہ بہ افراد
میپرداخت . کراوات را ز گردن خود با ز کردہ و با دامنہ های
درشت تسبیح کہ بہ ہم میخورد خوب صدا میکرد ، رشتہی انس
والفت بست . . . مگر دولت پریستانہی کبری وصاحب
آبیہای دور افتادہی ایستند ، از شاہرخ چہ میخواست ؟ آیا

غیر از این آرزو داشت که تپاچه‌های ورنندل و کارابین‌های کوتاه و سفری فدائیان اسلام، نقشه‌های آخر طرفداران (حسن البنا) را در مصر بازی کند" (۱۲۷).

در همین روزهاست که نواب صفوی تصمیم به ترور دکتر مصدق می‌گیرد، چند ماه بعد، جان دکتر حسین فاطمی، سوء قصد می‌شود، روزها و ماه‌ها را پشت سرمی‌گذاریم... دوبانند تروریست وابسته به آیت الله بهبهانی و آیت الله کاشانی که در آغا ز حکومت دکتر مصدق، بطوریکه اشاره کرده ایم، نسبت به رفتار خصمانه‌ای داشتند، پس از ۳۰ تیر و آغاز مخالفت‌های آیت الله کاشانی با دکتر مصدق، به هم نزدیک شدند و در توطئه‌ای علیه جنبش ضد امپریالیستی توده‌ها به وحدت عمل رسیدند. با تمام روزها و ماه‌های پرحادثه و سرنوشت‌ساز را می‌کنیم و بعنوان نمونه فقط اشاره کنیم که در توطئه‌ی ۹ اسفند ۳۱، علاوه بر آیت الله بهبهانی و مزدوران او، آیت الله کاشانی و باندا و نیز نقش فعالی ایفا کردند. (۱۲۸)

این نزدیکی و وحدت عمل دوبانند، تا کودتای ۲۸ مرداد (در کنار وحدت عمل کل روحانیت علیه مبارزات ضد امپریالیستی توده‌ها) همچنان ادامه داشت. باندا طرفدار کاشانی که امروز معروف‌ترین فرد آن مزدوری به نام عبداللہ کربا سچیان، مدیر نشریه "نبرد ملت" است در روز کودتا و روزهای بعد از آن، "گارد جها دمقدس" او، که در بخش‌های قبل اشاراتی به آن کرده ایم، دست به جنایات وحشیانه‌ای می‌زنند. او در همان روزهای بعد از

کودتا " حزب خلق را بوجود آورد و روزی ماه مهر دملست را ارگان آن کرد و با وجوه بسیا رکلاشی که از دریا رگرفست تلاش کرد که طرفداران نهضت ملی و حزب توده را که پیسن از ۲۸ مرداد، مانع فعالیتشان شده بودند بسوی حزب خلق بکشانند " (۱۲۹) .

اما نواب صفوی ، مهندس عزت الله سحابی در " یادواره شهید نواب صفوی " (اطلاعات ، ۵۹/۱۰/۲۷) ، از پاپا کا تولید کننده تر می شود ، و در مقاله ای خائفا نه و مجبور گویا نهی (۱۳۰) " فدائیان اسلام ، گارد ضربی نهضت ملی شدن ملت " مینویسد :

" من شنیده ام که روز ۲۸ مرداد ده نواب ایران نبود ، و احدی و دیگران که تهران بودند به مصدق اطلاع دادند که ما حاضریم شما حمایت کنیم " . آنچه گویا مهندس سحابی از اطلاع " واحدی و دیگران " به مصدق شنیده است البته دروغ و قیاس نه ای بیش نیست ، ولی آن قسمت دیگر از بیانات ایشان که " نواب ایران نبود " دروغ دیگریست ، نواب در روز کودتا ، در ایران و در زندان بود و بعد از کودتا از زندان آزاد شد و بلافاصله در دفسساع از کودتا موضع گرفت ، حجت الاسلام لواء سانی ، مدیر نشریه " منشور برادری " ، " ارگان فدائیان اسلام - وفاداران به شهید نواب صفوی " میگوید :

" در زمان مصدق ، ایشان ((یعنی نواب)) را به دو سال زندان محکوم کرده بودند . . . و ۲۰ ماه در زندان نگهداشتنده که ((بلافاصله بعد از کودتا)) با سقوط مصدق ایشان از زندان آزاد شدند و وقتی هم که در زندان بودند و به مصدق

مراجعه میشد میگفت که دربار در این دستگیری دست‌دار و مربوط به من نیست و وقتی که به دربار مراجعه میشد میگفتند که مصدق دستگیر کرده و ما کارهای نیستیم، ما نمیتوانیم کسی را زندانی کنیم. وقتی که مصدق از بین رفت، نواب صفوی از زندان بیرون آمد بدون اینکه تعهدی گرفته باشد حتی چهار ماه از زندان او باقی مانده بود که ((بیاس خدا تش به شاه، بخشوده شد)) بعد از آن را بدون هیچ تعهدی آزاد کردند، پس کاملاً مشخص بود که زندانبانی ایشان زیر نظر مصدق بود ((۱۳۱)) و دربار — استغفر الله! — نمیخواست که یکی از مهره‌هایش بویژه در آن روزها زندانی شود.

بشکرا نه این مراحم " طاغوت " و به منظور خوشایند نوکران امپریالیسم امریکا و انگلیس، حضرت نواب در تاریخ ۲۲/۶/۲، اعلامیه‌ای صادر میفرماید و پس از مقداری پرت و پلا گوئی افتخارات خود را بر می‌شمرند:

" ((من)) با دولت مصدق بشدت مخالف بودم و او در تمام حکومتش از ترس من و برادرانم ((نظیر شاه رخ و سیدضیاء الدین و سایر عمال امپریالیسم انگلیس))، در گوشه‌ی خانه متحصن بود... " (۱۳۲)

و ادا می‌دهد:

" بزرگترین جنایت مصدق تقویت عمال شوروی در ایران بود و تنها با روح ایمان و علاقه خلل‌ناپذیر مردم این سرزمین و افسران و سربازان پاک‌زاد و مسلمان ما به نامسوس و

دیانیت بود که به یاری خدا ((وا میریالیسم
انگلیس و آمریکا))، او و عمال رذل بیگانه را
شکست داد.

شاه هنوز "طاغوت" نبود بلکه "حامی دین مبین و بیضه
اسلام" بود. امپریالیسم آمریکا نیز هنوز "شیطان بزرگ"
نشده بود بلکه فرشته نجات اسلام از چنگال کفر بشمار میرفت.
وامپریالیسم انگلیس نیز بی نیای از توصیف است، چرا
که در یکی دو قرن اخیر، در خاور میانه و ایران، همواره در
راه خدمت به اسلام پیشقدم بود و هر وقت که اسلام بخطر
میافتاد یا فداکاری تمام دست بکار میشد و حتی از
خودگذشتگی و خلوص نیت را تا بجائی میرساند که دوستان
خوب خود نظیر شاه رخ (پسر ارباب کیخرو) را که در آرزوی
هدایت براه راست پیر میزدند بجای سپردن بدست مبلغین
مسیحی، برای مسلمان شدن به محضر حضرت نواب میفرستاد.
باری حضرت نواب، در همان اعلامیه، در ادامه فرمایشات
خود، نتیجه میگیرند:

"اگر دوروز دیگر حکومت مصدق باقی مانده و
رجاله بازی بیگانه پرستان ادامه پیدا میکرد،
عقده های درونی مردم مسلمان ایران شدیدتر
منفجر ((میگردید))."

روحانیت در مجموع (نه فقط عناصری مانند آیت الله
کاشانی) که تمامی قدرت و مکانات خود را "برای نجات
اسلام از چنگال کفر" در اختیار کودتایان قرار داد و علاوه
بر خادم همیشگی اسلام (امپریالیسم انگلیس) بسبب
امپریالیسم آمریکا و به شاه فراری، پناهنده بودند،
نمودبالله! اصلاً "بیگانه پرست" نبودند. اگر امروز،

رؤیسم جمهوری اسلامی برای باوراندن شعار تو خالی " نه شرقی، نه غربی " به توده های آگاه همواره در کنار " کاخ کرملین " حتما " کاخ لندن " و " کاخ واشینگتن " را نیز ردیف میکند، آن روزی این عوام غربی ها نیازی نبود. در همان اعلامیه حضرت نواب، فقط و فقط از " کاخ کرملین " و " عمال رذل " شان صحبت میشود و ایشان در مسجود خوشحالی زائدا لوصف کاخ نشینان لندن و واشینگتن و نوکران و مزدوران داخلی آنها حتی یک کلمه هم افاضه کلام نمیفرمایند. در واقع، چه توقع ناسجائی! مگر حضرت ایشان نمیتوانستند به خودشان و به امثال خودشان توهین بفرمایند!

چند ماه پس از کودتا، وقتی که اسلام نجات یافت دو با ندفدائیان اسلام از نوب جان هم افتادند. این دو بانند یکی توسط عبدالله کربا سچیان، " موسس و دبیر کل حزب خلق " رهبری میشد و دیگری توسط نواب صفوی همیشه رهبر فدائیان اسلام (گوا اینکه در مورد باندا خیرالذکر در آن ایام باید گفت که تقریبا " علی مانده بود و حوض "، نواب صفوی، در سخنرانیهای خود در مساجد و در اعلامیه های گاه گداری خود، از موضع تدافعی، " برادر " خود عبدالله کربا سچیان را مورد سرزنش قرار میداد ولی کربا سچیان که تویش پروپشتش به کوه احد (سر لشکر زاهدی، نخست وزیر) بود، شدیدترین حملات و رکبیک ترین دشنامها را نصیب فدائیان اسلام میکرد. در شماره ۹۱ " نبرد ملت " مسورخ ۲۲/۹/۱۴ کا ریکا توری چاپ کرد که در آن نواب صفوی (ویا

بقول "نبرد ملت"، "آقای فدائیان اسلام" (بصورت موش ترسیم شده بود که به درسا ختمان " حزب خلق " نزدیک میشد ولی مشت محکم " برادران مسلمان " برفرق موش (نواب صفوی) کوبیده میشد (۱۳۳) ، و در مقاله مفصلی در همان شماره از جمله میخوانیم :

" مردم خوب میدانند که نواب صفوی حقوق بگیر از جیب مشت مسلمان پاکیزه دل و ساده لوح است و واقفند که اجزیا زیگر بخت برگشته ای نیست . "

و

" من میدانم که فرزندان رشید اسلام هیچکدام با این نیرنگ با زدرجه اول و دشمن شماره یک دین و استقلال کشور آشنائی ندارند . "

و

" چنگال ملت غضب آلود مسلمان ایران اجازه فرار به نواب صفوی ها ، حسین فاطمی ها و صدها دلقک بخت برگشته ی دیگر نخواهد داد ، آنها باید بمیرند و لاشه هایشان طعمه ی سگ گردد تا ایران آبا دویا برجا بماند . "

اما نواب صفوی ، مطلقا دلیلی برای " فرار " نداشت . او در رژیم کودتائی ، بشرط بیش از حد فضولی نکردن ، درامن و امان کامل بود . قبل از پرداختن به این امر ، اشاره کنیم که پس از قیام ، عبداللہ کربا سچیان ، آنهمه فحشهای رکبیک را یک " نقار مختصر " تلفی میکنند و موض حقیق ناگهان " شهید معظم شاه دروان نواب صفوی " میشود (۱۳۴) . در رژیم کودتا ، برای نواب صفوی (وکل روحانیست)

هیچگونه نگرانی وجود نداشت. علاوه بر اینکه نواب از اولین کسانی بود که از زندان آزاد شد، او سا یردشمنان بعدی " طاغوت " راست راست میگرددند. در آن فضای هولناک خفقان و ترور و سرکوب (روزهای بعد از ۲۸ مرداد را میگوئیم)، نواب صفوی در مساجد سخنرانی میکند. پس از " سفر تاریخی به مشهد و شهرهای بین راه "، به عراق واردن و مصر سفر میکند، (۱۳۵) و در مصر، مهمان اخوان المسلمین است (۱۳۶). در اردن با ملک حسین، پادشاه این کشور ملاقات میکند (۱۳۷). در بازگشت به ایران، در اوایل سال ۳۳، با اجازه مقامات حکومت نظامی، مورد استقبال اعضاء و هواداران فدائیان اسلام قرار میگیرد (۱۳۸). پس از بازگشت از مصر، به ملاقات شاه میرود.

در اینجا بعنوان معترضه باید بگوئیم درست است که نواب صفوی به پول و جمع آوری ثروت علاقهای نداشت و غالباً در فقر و تنگدستی بسر میبرد و از این بابت (فقط از این بابت) با دزدان و شکمبارگان و رشوه خواران کشیفی نظیر شیخ فضل الله و بسیاری از سردمداران رژیم جمهوری اسلامی، تفاوت اساسی داشت. با اینجا حال تعداد افسانه های عجیب و غریبی که در این زمینه وجود دارد آن چنان زیاده است که ذکر فهرست و آرا آنها نیز نه ممکن است و نه لازم. در اینجا فقط اشاره کنیم: از چمدانها پولی که دکتر حسن امامی و افسران عالی رتبه برایشان میبردند و ایشان تسوی حیات پرت میکردند و " اینها که افسران عالی رتبه بودند فوراً ما مورین شان را جمع میکردند و فرار میکردند " (۱۴۰) که بگذریم، از رزم آرا گرفته تا دکتر مصدق، دکتر فاطمی، سپهبد زاهدی، امام جمعه تهران، سرلشکر بختیار و حتی

شاه، بارها و بارها، به نواب صفوی پیشنهادهای دولتی آستان قدس، سفارت در کشورهای اسلامی و وزارت (۱۴۱) داده‌اند. ما این افسانه‌ها را، که بعنوان معترضه ذکر کرده‌ایم، زیاد دنبال نکردیم و چه بسا، در اشرافیگری، به پیشنهادهای نخست وزیری و خلافت به نواب نیز میرسیدیم.

بعد از ملاقات نواب با شاه، "شاه سفاک تصمیم به قلع و قمع این سازمان میگیرد و رهبر فدائیان اسلام که از موضوع آگاه میشود به فعالیت‌های خود چهار سال بطور مخفی ادامه میدهد" (۱۴۲). و نواب صفوی آنچنان دشمن رژیم کودتائی و "طاغوت" بود که فرماندار نظامی و رئیس شهر بانی کل کشور رژیم کودتا نیز از "مخفی گاههای او" خبر بودند و "چند بار" به آن "مخفی گاهها" رفتند. وکیل مدافع نواب در دادگاه نظامی، از قول او میگوید:

"... حتی چند بار سر لشکر علوی مقدم و سر لشکر بختیار به مخفی گاههای من آمدند و به من پیشنهادهای پول و سایر مزایا کردند." (۱۴۳).

محمد مهدی عبدخدایی، ضارب دکتر حسین فاطمی و "عضو شورای مرکزی جمعیت فدائیان اسلام" نیز (در اطلاعات مورخ ۵۹/۱۰/۲۷) در مورد یکی از این "چند بار" شهادت میدهد:

"وقتی زمزمه پیمان بغداد بود ((سال ۳۴)) ... بختیار را اظهار تمایل کرد تا با نواب ملاقاتی داشته باشد و به منزل شخصی بنام بابا جعفری در خیابان اقبال لاهوری فعلی آمد ... " (۱۴۴)

نواب صفوی آنچنان مورد علاقه تیمسار بختیار است که از "مخفی گاه" خود برای او دستورات توأم با ضرب الاجل میفرستد که بلافاصله بمورد اجرا گذاشته میشوند:

"... مثلاً یکی از آقایان بنام شیخ علی اسلامی را در زمان بختیار گرفته بودند که ایشان بپسه بختیار ریخته ام میدهند که هر چه زودتر بیدار بین عالم دستگیر شده تا عصر آنرا دیشود و همینطور هم شد" (۱۴۵).

اولین دولت کودتا، کابینه‌ای بود که مهره‌های انگلیس و آمریکا در آن بمدت یکسال ونیم به همزیستی ادا می‌دادند. نه تنها وزراء، بلکه معاونین نخست وزیر نیز از میان سرسپردگان دوا میرزا لیسم انتخاب میشدند. حسام الدین دولت آبادی و عمیدی نوری هر دو معاون نخست وزیر بودند که ولی از نوکران قدیمی امپریا لیسم انگلیس و دیگری از مهره‌های شناخته شده امپریا لیسم آمریکا بود. با اینهمه، در اولین کابینه‌ی کودتا، پستهای کلیدی در اختیار سرسپردگان امپریا لیسم آمریکا نظیر سپهبدزاهدی و دکتر امینی قرار داشت.

در فروردین ۳۴، وظیفه اولین دولت کودتا (سرکوب جنبش وحل مسئله نفت) خاتمه یافته بود و حسین علاء یکی از مهره‌های قدیمی امپریا لیسم انگلیس به نخست وزیری رسید. شوروی اولین گامها را در راه بهبود روابط با ایران برداشت. در خرداد ماه، یازده تن طلا به ایران تحویل داده شد. علامت گذاری مرزها در تیرماه انجام شد. در ۲۶ تیر شاه و شریا به شوروی دعوت شدند (یکماه بعد، در ۲۶ مرداد

ماه، ۶ تن از افسران سازمان نظامی تیرباران گردیدند). در مهرماه، ایران رسماً به پیمان بغداد دملحق شد. در این پیمان دولتهای ایران، عراق، پاکستان، ترکیه و انگلستان عضویت داشتند. دولت شوروی، از انعقاد این پیمان، چندان نگران نشد زیرا که آمریکا هنوز در آن حضور نداشت (۶ ماه بعد، در فروردین ۳۵ بود که آمریکا بسط کمیته‌ی اقتصادی پیمان بغداد دیپوست) (۱۴۶).

از جنبه‌ی دیگر (در رابطه تنگاتنگ با سطور فوق) به تغییرات حاصله بنگریم:

مهندس عزت‌الله سحابی، در مقاله "فداثیان اسلام، گارد ضربه..." مینویسد:

"نواب‌الکاشانی ارتباط نداشت تا دی‌وبهمن سال ۳۲... که از آن به بعد، نواب دوباره به کاشانی ارتباط برقرار کرد" (۱۴۷).

و در همین ایام (در سال ۳۴) بطوریکه در صفحات قبل اشاره کرده‌ایم، "نقار مختصر" بین دوبانده فداثیان اسلام از بین رفت. و "تحدید دوستی" آغاز گردید. همه‌ی اینها را در کنار آنچه درباره ملاقات تیمسار بختیار با نواب صفوی در زمان "زمزمه پیمان بغداد" آوردیم قرار دهیم تا تصویب ما برای سوء قصد به علاء روشن تر جلوه‌گر شود.

باری. در روز ۲۱/۸/۳۴ (روز قبل از حرکت علاء به عراق برای شرکت در کنفرانس پیمان بغداد) در مجلس ختم پسر آیت‌الله کاشانی در مسجد شاه توسط مظفر ذوالقدر به حسین علاء سوء قصد میشود. علاء جان سالم بدر میبرد و طبق قرار قبلی، روز بعد به بغداد می‌رود، جناح انگلیسی هیئات حاکمه و دربار را به سرعت دست‌بکار میشوند. مظفر ذوالقدر

پس از دستگیری " محرک خود را در این عمل ، نواب صفوی " (۱۴۸) معرفی میکند. نواب صفوی و خلیل طهما سبسی ، عبدالحسین و محمد واحدی پس از چند روز دستگیر میشوند. نواب صفوی و خلیل طهما سبسی بیش از ۲۰ نفر از " اشخاص موثری که با جمعیت فدائیان اسلام ارتباط و همکاری داشتند و یا با دادن کمکهای نقدی و وسائل دیگر به مقصود آنها کمک کرده اند " را الو می دهند که توسط " مقامات نظامی " دستگیر میشوند. (۱۴۹)

آیت الله بروجردی (و نزدیکترین مشاورانش) یعنی آیت الله خمینی (کمترین اقدامی برای نجات جان " فرزندان اسلام " نمیکنند) (۱۵۰) و در ۱۷ دیماه ۳۴ ، نواب صفوی ، خلیل طهما سبسی ، مظفر ذوالقدر و محمد واحدی ، تیرباران میشوند و عده ای دیگر به حبس های متفرقات محکوم میگردند .

حاج مهدی عراقی ، در بهمن ماه ۵۷ ، در نوفل لوشاتو ضمن مصاحبه با خبرنگار روزنامه اطلاعات گفت :
 " پس از دیماه ۳۴ ، با شهید شدن مرحوم نواب به اتفاق سید محمد واحدی ، خلیل طهما سبسی و ذوالقدر توسط ما موران دولتی پرونده گروهِ ما برای مدتی بسته شد (۱۵۱) .
 (تا کید از ما ست)

بعنوان حسن ختام ، بد نیست که کارنامه سی و سه ساله فدائیان اسلام و کسانی که امروز (نه دیروز) خود را جزو فدائیان اسلام میدانند ، مرور کنیم :
 ۱ - ترور کسروی ، برای از بین بردن " دشمنان دین " بود ولی " دشمنان دین " از بین نرفتند (و امروز وجود

دشمنانی از نوع کسروی بویژه از انواع بسیا ر
متعدد دیگر، یکی از گرفتاریهای عمده جمهوری اسلامی
است) .

۲ - ترور هژیر، گویا بمنظور ابطال انتخابات مجلس
شازدهم انجام شد و بطوریکه دیده ایم انتخابات تهران
بدلائل دیگر باطل شد .

۳ - ترور رزم آرا، گویا برای از بین بردن سرسیردگان
انگلیس صورت گرفت، وحسین علاء سرسیردهی دیگر
انگلیس بلافاصله به نخست وزیری رسید .

۴ - سوء قصد به دکتر فاطمی، گویا برای "کوتا ه کردن دست
امپریالیسم آمریکا " بقول عبدخدائی (اطلاعات
۵۹/۱۰/۲۷) برای از بین بردن کسی که " رابط بین
دربار و دکتر مصدق بود " انجام گرفت، ولی پس از
کودتای آمریکائی - انگلیسی و بازگشت شاه فراری
همان حسین فاطمی که "یکبار ز گلوله برادران فداکار
جان بدر برده بود توسط رژیم مورد حمایت آمریکا و
کل روحانیت (از جمله "برادران فداکار")، بقتل
رسید .

۵ - سوء قصد به علاء، گویا برای جلوگیری از شرکت ایران
در این پیمان صورت گرفت، ولی ایران همچنان در
این پیمان بغداد، و بعدها در پیمان سنتویا قسسی
ماند .

۶ - ترور منصور، گویا برای لغو قانون مصونیت قضائی
اتباع آمریکائی در ایران انجام گرفت، ایــــــن
قانون لغو نشد، رژیم شاه و جانشین منصور - امیر
عباس هویدا - تا آخرین روزا آن حمایت کردند .

بالا و پائین قضیه و کارنامه‌ی سی و سه ساله فدائیان
 اسلام و وابستگان آنها مانند " جمعیت‌های موقوفه اسلامی " (از سال ۲۴ تا سال ۵۷) در همین چند سطر فوق خلاصه
 میشود. نویسنده کتاب " کارنامه‌ی مصدق و حزب تسوده " (صفحه‌ی ۲۰۹)، درباره فدائیان اسلام یعنی دربسماره
 کسانیکه میخواستند " نیک و بدکار کشور را بدست استخاره‌ها
 و خیر و شرشماره‌ی ابلهانه " بسپارند، بدرستی چنین نظر
 میدهد (۱۵۲) :

" کارشان درس‌نوشت سیاسی کشور به‌همراه‌ی
 نداشت و ما تنها برای یادآوری درگاه‌ها همه
 رویدادها از آن یاد کردیم " .